



۲۰۱۹/۰۵/۲۵



م. اسحاق نگارگر

## چون پیر شدی حافظ؛ از میکرده بیرون رو مستی و طربناکی در عهدِ شبابِ اولی (حافظ)



### این پیر مردان فرتوت چه وقت از میکرده سیاست بیرون میروند؟

هر جامعه در مقاطع مختلف تاریخ خویش با یک سلسله معضله‌های بالفعل رو به رو میشود که مردان خاص با شمه خاص همان روزگار و مطابق اقتضای همان روزگار پاسخ‌های خاص میدهند.

زمان میگذرد دُشواری‌های دیگر پا به عرصه وجود می‌گذارد و اشخاص تازه ظهور می‌کنند و می‌بینند که برای حل راه‌های حل سازگار با حال در کار است و بنا بر این حالات قبل را تعدیل و اصلاح می‌کنند و با حال سازگار می‌سازند و اگر سازگار نمی‌شد کنارش میگذارند و راهی تازه اختیار می‌نمایند بدین دلیل هر سیاستمدار و یا هر دانشمند برای یک دوره معین کار آبی دارد و معلوماتش در عصر بعد از وی بخشی از دانش عمومی می‌شود.

هر جامعه‌ای که سیاستمدار یا دانشمند خود را همانند بُت پرستش می‌کند و می‌پندارد که آنچه دیروز معمول بود و کارآیی داشت برای همیشه ثابت خواهد ماند و گفته سیاستمدار و یا نسخه دانشمن برای همیشه در بازار جامعه قابل چلش است متأسفانه اینگونه جامعه و این گونه مردم از سیر پیش رونده زمان عقب می‌مانند و در ویرانه تاریخ خود نشسته تسبیح افتخارات گذشته را می‌چرخانند و چون برای حال چیزی ندارند به تقدیس گذشته می‌پردازند.

امروز آنچه را این سینا می‌دانست و یا با چراغ جست و جو و تحقیق دریافته بود بخشی از دانش عمومی هر شاگرد مدرسه است اما این عام شدن دانش ارزش این سینارا هرگز پایان نمی‌آرد اما ارزش آنرا که با معلومات عصر این سینا می‌خواهد معضلات امروز را حل کند بدون گفت و گو پایان می‌آرد.

اقبال وقتی میگوید:

در بیابان همچو چوبِ نیمسوز

کاروان بگذشت و ما سوزیم هنوز

به همین حقیقت تلخ اشاره دارد یعنی وقتی کاروان در محلی اقامت اختیار کرد به اقتضای ضرورت در آنجا آتش خود را روشن می کند اما کاروان حرکت به سوی منزل جلوتر را فدای آتشی که افروخته است نمی کند و به سفر ارتقایی ادامه میدهد.

بیچاره اقبال مسلمانان را که از کاروان های جلو رونده عقب مانده بودند به «چوب نیمسوز» تشبیه میکند که هم زیبا و شاعرانه است و هم بسیار دقیق زیرا که مردم از کاروان عقبمانده در هوای گذشته خوب خود می سوزند و در صفت سوختن با چوب همسان استند و چنانکه چوب بازمانده از کاروان بی ثمر می سوزد سوختن اینان نیز بی ثمر است.

بدبختانه آنجاکه عقیده سیاسی را به یک سیستم متحجر ایدیولوژیک بدل می کنند عقیده سیاسی به یک بُت سنگی بدل می شود که با همه عجز و بیچارگی قابل پرستش است و رهبر نیز هرگز از میکرده سیاست بیرون نمی رود و تقاعد نمی کند و اگر همتایانش می خواستند شورش را دفع کنند به توطئه و دسیسه متوسل می شوند و یا همیشه دست به دعا می نشینند تا مرگ فراز آید و بوریای عمر رهبر را در هم پیچد.

در این نظام های مبتنی بر دکتاتوری "رابرت موگابی" تا نود و نه سالگی هم تقاعد نمی کند و بیهوده می پندارد که اگر او نباشد کشتی کشورش نیز در آبهای حوادث ناگوار غرق میشود و به ساحل امن نمی رسد.

در اینگونه حالات مردم نیروی ابتکار و نوآوری را از دست میدهند و چشم به رهبران و معجزه آنان می دوزند و اینجا حتی جر و بحث ها نیز در باره چاره جویی برای دشواری های حال نیست بلکه در باره ثابت کردن صحت و سقم گذشته است و نویسندگان میخکوب در گذشته همانند کشیشان قرون وسطی بحث شان در باره موضوعاتی از این دست است که بر روی نوک سوزن چند فرشته می تواند برقصد.

اینان بر آنچه در یک مقطع تاریخ می توانست راه حل یک معضله اجتماعی باشد بحث می کنند که چون این یا آن عقیده دینی این یا آن معضله را پذیرفته است دیگر قابلیت انطباق با این روزگار را از دست داده است.

مثالی بدهم:

روزگاری نظام بردگی و برده داری شیوه مسلط اقتصادی بود و همه کشورهای جهان آنرا به حیث یک نظام طبیعی و قابل قبول پذیرفته بودند و از ستمی که بر بردگان می کردند عرق خجالتی بر جبین شان پیدا نمی شد ولی آیا میتوان از روی آن نظام بدین قضاوت رسید که آن کشورها هرگز به تساوی حق همه افراد جامعه نمی رسند زیرا که همه روزگاری برده دار بودند و نظام بردگی مورد قبول شان بود یا پدیده تعدد زوجات به دو دلیل در اکثر کشورهای جهان وجود داشت زیرا که در دنیای باهم در جنگ حفظ ملکیت زمین عملی دشوار بود و زمینداران گوناگون برای حفظ زمین مجبور بودند اولاد نرینه فراوان داشته باشند و بر نیروی دولت که همیشه دست به دست می شد اعتماد نداشتند بنا بر این دو کار میکردند نخست خود، زنان بسیار می گرفتند تا اولاد یا مدافع فراوان داشته باشند و دوم کنیزان خود را که از بازار عرضه بردگان خریدند و ادار به آمیزش همراه برده های مرد می کردند و اولاد به ارباب تعلق میداشت و نه به پدر و مادر و این شیوه تعدد زوجات همانند تیغ دودم عمل می کرد یعنی اولاد های یک پدر از زنان مختلف که با هم اندر بودند دشمنی و جنگ می کردند و به خاطر ملکیت همدیگر را می گشتند و برده ها نیز به خاطر محبت فرزندان که به دنیا آورده و با زحمت بزرگ کرده بودند اما به پدر و مادر تعلق نداشتند و ارباب می توانست فرزندان را به دلخواه خود بفرود شورش می کردند و بنا بر این تعدد زوجات در نتیجه بدل شدن

شیوه زندگی از میان رفت و اگر در میان مسلمانان وجود دارد به دلیل اسلام نیست زیرا که این موضوع در اسلام فرض نیست بلکه جواز است و هر جواز تابع شرایط خاص است.

هر قدر که زنان به رشد فکری برسند و از شر بیسوادی خلاص شوند از شر تعدد زوجات هم خلاص می شوند زیرا که در رد یا قبول نکاح اراده خودشان تبارز می کند.

امروز هنگامی که ما در باره گذشته بحث می کنیم این بحث ها غالباً مبتنی بر پرنسپ های اعتقادی امروز ماست. من به حکم تمایل فکری خود فلان امیر را دوست دارم بنا بر این آنکه با او جنگیده است خائن و غدار و یا این و آن بوده است به دلیل همین شیوه برخورد است که ما در تاریخ خود شخصیتی نداریم که ما را به نوعی توافق تاریخی رسانده باشد زیرا که غیر از معیار های قومی و یا عقیدتی معیار دیگر نداریم؛ به طور مثال جنرال دوگول در فرانسه و چرچل در انگلستان اشخاص مورد قبول هستند نه بدین دلیل که اشتباه نکرده اند بلکه بدین دلیل که همیشه منفعه مردم و وطن خود را بر مصلحت های خود ترجیح داده اند و تلاش شان این بوده است که جوامع خود را جلو ببرند نه اینکه بر میخ وضع موجود استوار ببندند و خیر خود را در نادانی و بیخبری عمومی جست و جو کنند.

به هر حال ما از جر و بحث های بی ثمر در باره گذشته به هیچ جا و هیچ چیز نمی رسیم و جز بر طبل افتراق وجدایی بر طبل دیگری نمی کوبیم.

معیار پیری که من در این جا برایش لفظ کهولت را ترجیح میدهم که معنای نوعی تنبلی و عدم تحرک و کمبود انعطاف پذیری اندام را نیز می رساند معیاری بسیار مهم است.

جوان امروز در درجه نخست باید جامعه خود را از شر رهبران پیرو کاهل که یا هرگز انتخاب شده نیستند و یا یک بار ولی برای همه عمر انتخاب شده اند نجات بدهد.

بگذار آنچه را خود دیدم صادقانه باشما در میان بگذارم. دیروز من خانه پسرم رفته بودم. پسر پسر من یا نواسه من فرهنگ نگارگر که جوانی هژده ساله است در دروازه اتاق خود میله ای را تعبیه نموده است که در آن ورزش می کند. او را دیدم که با شطارت خود را از آن میله می آویخت و به نیروی بازوان توانا خود را بالا می کشید. من هم هوس کردم که نیروی بازوان سالخورده خود را بیازمایم ولی برای شما چه لاف نیرومندی بزنم که به زور بازوان حتی نتوانستم فقط یک انچ خود را از زمین بلند کنم و همانجا بدین فکر افتادم که میله پُر خم و پیچ سیاست در این دنیای تکنالوژی معلوماتی خیرگی؛ تحرک و انعطاف پذیری جوانان را به کار دارد و پیران کاهل که ممکن است تجربه های شان به درد سیاستمداران جوان بخورد مناسب ترین جای برای شان شاید مجلسی مانند مجلس لاردهای انگلستان باشد.

من با فریاد مادر فرهنگ نگارگر به خود آمدم که می گفت: «ماماجان احتیاط کنین که دست یا پای خوده اوگار نکنین!» آری به خود آمدم و ملتفت شدم که اگر مردی گرفتار کهولت و عدم انعطاف لازم می خواهد همانند جوانان چُستی و چالاکی نشان بدهد نه تنها خود را افگار میکند که سبب درد سر دیگران نیز میشود.

از همان جا بود که به فکر "موگابی" نود و نه ساله و حضرت صاحب نود و دو ساله و هشتاد و چند ساله های دیگر افتادم و با خود گفتم که اینان چه وقت کمربند پهلوانی سیاست را به جوانان تسلیم و گفته حافظ را با خود تکرار می کنند که:

**چون پیر شدی حافظ، از میکرده بیرون رو**

**مستی و طربناکی در عهد شباب اولی**

والله اعلم بالصواب نگارگر دوشنبه ۱۵ می ۲۰۱۷ برمنگهم

